

تحول مفهوم عدالت و رابطه آن با سیاست در گلستان سعدی

(ص ۴۶۱ - ۴۶۱)

الیاس نورایی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۱۲/۲۰

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۱/۳/۲۰

چکیده

این مقاله بر این فرض محوری استوار است که بسیاری از آثار ادبی را نباید آثاری صرفاً ادبی و جدای از زمینه‌های اجتماعی و سیاسی و... تلقی کرد؛ بلکه آنها، در کنار ماهیت ادبی خود، در بردارنده محتوا و نکاتی از مسایل سیاسی و اجتماعی عصر خود هستند و باید آنها را بر اساس عوامل تاریخی و اجتماعی که بر نویسنده تأثیرگذار بوده است، مورد بررسی قرار داد. گلستان سعدی یکی از این آثار است که سرشار از مضامین اجتماعی و مفاهیم سیاسی می‌باشد. یکی از این مفاهیم سیاسی عدالت است که اتفاقاً مهمترین مفهوم سیاسی ای است که میتوان از متن گلستان (بویژه باب نخست آن) استخراج نمود. سعدی با فصاحت و بلاغتی زیبا به رابطه میان حکومت و مردم بر مدار عدالت پرداخته است. اگرچه درک و فهم سعدی از عدالت بر مبنای دریافت رایج و متداولی است که متفکران نظریه عدالت دارند و در این زمینه نمیتوان مدعی ابتکار و بداعت در گلستان بود (یعنی اینکه نه او اندیشمند سیاسی است و نه گلستان کتابی سیاسی) اما او بگونه‌ای تأثیرگذار این مفهوم را در حکایات خود وارد نموده تا از این طریق بتواند بر سلوک سیاسی حکام و کردار و مناسبات جاری میان مردم اثر بگذارد.

کلمات کلیدی

عدالت، سیاست، گلستان، سعدی شیرازی

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه Nooracliyas@yahoo.com

مقدمه

امروزه جامعه‌شناسی ادبیات، به عنوان دانشی برخاسته از علم جامعه‌شناسی، جایگاه شایسته خود را در میان محافل و مجامع علمی و دانشگاهی یافته است. پژوهشگران این شاخه نوظهور - که از یکسو با ادبیات و از سوی دیگر با علم جامعه‌شناسی پیوند دارد - معتقدند که ادبیات نمیتواند صرفاً یک پدیده و دانش ادبی محض باشد. دانشی که تحلیلگر در مقام تحلیل آن، درک و شناخت و دیدگاه خود را فقط محدود به ابعاد رو ساختی و شکلی آن و یا درونمایه‌ها و مفاهیم منفرد، معطوف میسازد و در آن هیچ نشانی از رویدادهای اجتماعی و ... داده نشود. ولادیمیر ژدانف بر این عقیده است که «ادبیات را باید در پیوند جدایی‌ناپذیر با زندگی اجتماعی، برپایه‌زیربنای عوامل تاریخی و اجتماعی که بر نویسنده تأثیر گذاشته اند، در نظر گرفت». (اسکارپیت، جامعه‌شناسی ادبیات: ص ۱۳).

براین اساس، بسیاری از آثار ادبی نویسندگان و شاعران برجسته ایران، در کنار خلاقیتها و آفرینشهای ادبی، محصول ذهن جمعی دوران خود هستند که محتوا و درونمایه‌های اجتماعی آنان هم دلالتر و هم محصول افق فکری و فرهنگی جامعه و زمانه خود میباشد و تنها گذر زمان و شاید غفلت، موجب آن شده که کمتر به تفکرات سیاسی و اجتماعی متن پرداخته شود و بیشتر ماهیت ادبی و ظاهری اثر مد نظر قرار گیرد. برخی از آثار همچون شاهنامه فردوسی، گلستان سعدی، کلیله و دمنه، و غیره در طول قرون، در جهت دادن به امور سیاسی نقشی تعیین کننده داشته اند؛ از همین روی، شایسته است که مورد توجه و بررسی جدی قرار گیرند. چرا که با وجود اینکه از ارزشمندترین آثار ادبی فارسی هستند، اما از جنبه‌های مربوط به اندیشه و تفکر سیاسی مورد بررسی قرار نگرفته‌اند.

پیشینه مفهوم عدالت در ادبیات فارسی

«اندیشه سیاسی» یکی از بنیادینترین قلمروهای تاریخ ادبی ایران است و فهمیدن بسیاری از نوشته‌های ادبی فارسی، در گرو فهمیدن این مفاهیم سیاسی است. از نظر بسیاری از محققان، رابطه‌ای تنگ و لازم و ملزوم میان ادب و سیاست و به تبع آن، میان آثار ادبی و اندیشه‌های سیاسی وجود دارد؛ به عنوان مثال، طباطبایی در همین زمینه مینویسد که: «در دوره باستان و نیز در عصر زرین فرهنگ ایران، اندیشه فراگیر، اندیشه سیاسی میبوده و هر اندیشه‌ای از خنیاگری و معماری تا آداب نشست و برخاست رعیت و بزرگان، شطرنج باختن و آیین‌های مربوط به شکار و... لاجرم با تکیه بر اندیشه فراگیر [یعنی اندیشه

سیاسی] و در درون آن سامان می‌یافته است» (تداوم در گفتار فرهنگی ایران، طباطبایی: ص ۷۸).

خواجه نظام الملک طوسی از معدود اندیشمندان اسلامی ایرانی است که بطور منسجم و منظم به امر سیاسی در جامعه و حکومت پرداخته است. سعی در ایجاد تلفیق میان اندیشه شاهی- ایرانی ایران باستان با تعلیم، احکام و سنت شرع اسلام نموده است و محصول تلاش او، ظهور پدیده ای به نام سلطان (و نهاد سلطنت) است که مرکب از کردارهای پادشاهان ایران باستان و خلافت سده‌های آغازین اسلام است: نظام الملک سعی دارد نظریه جدیدی برای سلطنت تدوین کند و شریعت و خلافت و سلطنت مبتنی بر آن را با سامان سیاسی و نظام اجتماعی ایران پیش از اسلام همسو و سازگار کند. (همان: ص ۶۳) خواجه مشروعیت پادشاه عادل را مبتنی بر فره ایزدی می‌داند که براساس آن هیچ فردی حق ندارد سر از «چنبراطاعت چنین سلطانی بیرون آورد». دریافت خواجه از عدالت مبتنی بر فهم همین محور کانونی تحلیل اندیشه سیاسی اسلامی- ایرانی است: این دریافت از عدالت که مبتنی بر حفظ سلسله مراتب بالادست و پایین دست، و یا تفاوت در مراتب وجودی مردمان است از مهمترین مفاهیم اندیشه ارسطو نیز بوده است. و عدالت به مثابه حفظ مراتب و اختلاف میان افراد است و با توجه به همین اختلاف مراتب و درجات میان رمه و ضرورت حفظ این اختلاف است که میتوان مفهوم عدالت در سیاستنامه‌ها را فهمید. (همان: ص ۶۴). خواجه کمتر علاقمند به ارائه تعریفی دقیق از خود مفهوم عدالت است و آنرا در رابطه با امور سیاسی و مسائل حکومتی، به مثابه امری بدیهی و مسلم که نیازی به توضیح نداشته، مینگرد و تنها به بر شمردن فضایل مکتسبه از رعایت عدالت برای شاه و حکومت، و در مقابل، آسیبها و تنشهایی که در نتیجه عدم مراعات آن حاصل می‌آید بسنده میکند: «به همه روزگار اندر گاه آدم، علیه السلام، تا کنون، در همه ملت و همه ملکی عدل ورزیده‌اند و به راستی کوشیده‌اند تا مملکت بمانده است». (نقل از: همان، همان صفحه).

یکی دیگر از جمله آثاری که به دلایلی رنگ و بوی مفاهیم و اندیشه‌های سیاسی در آن دیده میشود، گلستان سعدی است. در این مقاله سعی بر آن شده است تا به سوالات زیر تا حد امکان، پاسخ داده شود:

- وجود چه مفاهیمی در گلستان (بویژه باب در سیرت پادشاهان) سبب شده است که گلستان رنگ و بوی سیاسی دهد؟
- حکایات سعدی را بر پایه کدام مفهوم یا مفاهیم سیاسی میتوان روایت کرد؟ سعدی نحوه تعامل میان حاکم و مردم را چگونه حکایت میکند؟

- آیا سعدی با پیش کشیدن مفهوم عدل، و اصرار بر تکرار پیاپی آن در حکایت باب نخست گلستان، سودای رسیدن و برقرار نمودن جامعه‌ای آرمانی را در سر میپروراند؟ یا اینکه حکایات او فقط توصیفی ادبی و روایی از صورت عدالت در جامعه‌اش میباشند؟
- آیا سعدی ملاک و معیاری برای عدالت در نظر دارد؟ بطور کلی، سعدی چه معنایی از عدالت را در نظر دارد؟

- آیا تعبیر و روایت سعدی از مفاهیم سیاسی، تعبیر و روایتی نو و مبتکرانه است؟ که در ادامه با تحلیل چندین حکایت به این سؤالات پاسخ داده خواهد شد:

حکایت نخست: «یکی را ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان رفتند و از کربت جورش راه غربت گرفتند چون رعیت کم شد ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند دشمنان زور آوردند... باری به مجلس او در کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون. وزیر ملک را پرسید هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت چگونه بر او مملکت مقرر شد؟ گفت آنچنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت. گفت: ای ملک چو گرد آمدن خلقی موجب پادشاهی توست مر خلق را پریشان برای چه میکنی؟ مگر سرپادشاهی کردن نداری... ملک گفت: موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟ گفت: پادشه را کرم باید تا بر او گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست...» (گلستان سعدی، تصحیح فروغی: ص ۲۷)

در تحلیل این حکایت، ابتدا به ساختار و شاکله صوری و شکلی حکایت اشاره‌ای گذرا داشته باشیم تا مبنایی برای بررسی دیگر حکایاتی که در پی خواهد آمد، به دست داده شود. در این حکایت ما با چند فراز معنایی مواجه هستیم:

- ۱: یکی از ملوک عجم آغاز به تطاول و جور و اذیت کرده است /
- ۲: (در نتیجه آن:) مملکت تهی شده و دشمنان زور آوردند /
- ۳: فراز معنایی سعدی در قالب شعر نصیحت آمیز /
- ۴: وزیر در حضور ملک، چرایی زوال حکومت ضحاک و دوام و تقویت حکومت فریدون را گوشزد میکند /
- ۵: گردآمدن خلق موجب پادشاهی، و پریشانی آنان موجب زوال پادشاهی است /
- ۶: روایت سعدی در قالب شعری /
- ۷: (در نهایت:) شاه نمیپذیرد، دشمنان بر او حمله کرده، و مردم با آنان همراه شده و حکومت را از او سلب میکنند /

جمله کانونی متن را میتوان به این صورت استخراج نمود: «ظلم و جفا بر خلق موجب زوال حکومت است و رحمت و کرم و عدل مایه دوام و قوام حکومت». در این حکایت واژه رعیت پنج مرتبه و واژه خلق چهار مرتبه تکرار شده‌اند. تعبیر و ترکیباتی چون: دست درازی / آغاز به جور و اذیت / به جان آمدن / پیریشان شدن / ستم روا داشتن، در مقابل تعبیری چون: بنده نوازی / لشکر پروری / کرم و رحمت / صلح کردن و... قرار دارند که همگی به رعیت و خلق ارجاع میشوند. مشاهده میشود که در راستای معنای کانونی متن، و در راستای قطبیت موجود در متن، واژگان، تعبیر و ترکیبات نیز صورت ارزشی داشته و هر دسته آنان به یکی از دو سرطیف باز میگردد. سعدی در این حکایت در باب نحوه تعامل میان حکومت و مردم، اصل را بر اطاعت مردم یا رعیت از حکام و فرمانروایان میگذارد. روایتی که سعدی از اسطوره فریدون و چگونگی به پادشاهی رسیدن او عرضه میکند، تداعیگر مفهوم انتخاب یا گزینش (شاه از سوی مردم) است. به همین ترتیب فهم مشابه سعدی نیز کاملاً ساختار شکن و متمایز با دریافت رایج اندیشمندان آن دوره است. با توجه به شواهد و دلائل حکایت فوق، سعدی مفهوم شهروندی را در ابتدائی‌ترین و مقدماتی‌ترین صورت آن عرضه میکند. او بر پایه روایت منحصر بفردی که از اسطوره فریدون بدست میدهد، در واقع جایگاه مردم (یا همان خلق) را در مناسبات قدرت در جامعه، متفاوت از تعبیر مرسوم در گفتمان فکری موجود میبیند و اگر اغراق نباشد، تعبیر او بیشتر با دریافتهای دوران جدید همخوانی دارد تا آنچه که متعلق به فضای فکری - فلسفی و سیاسی عصر سعدی است. بر همین اساس، بکارگیری مفهومی چون رعیت را که در ادبیات سعدی و ادبیات معاصر او (که ناظر بر درک و فهم و حد اعلای منفعلانه از مردم است) با توجه به آنچه که در پیش گفته شد، نمیتوان نوعی باور محض و کورکورانه سعدی از ذهنیتی دانست که هم محصول مفهوم رعیت و هم بر مفهوم رعیت حمل می‌شود و دریافت سعدی از رابطه حاکم و مردم، مبتنی بر دوگانۀ ارباب - رعیت نیست و این نکته بوضوح در حکایت بالا پیداست سعدی به هیچ عنوان سخنی از شورش و یا عصیان علیه حاکمان نمیراند و حتی در پاره‌ای موارد همدردی او با حکام و سلاطین که در قالب نصیحت و توصیه است نشان از تمایل او بر حفظ و تداوم است و البته در صورتی که عدالت رعایت گردد.

حکایت دوم: « بر بالین تربت یحیی پیغمبر علیه السلام معتکف بودم در جامع دمشق؛ که یکی از ملوک عرب که به بی‌انصافی منسوب بود اتفاقاً به زیارت آمد و نماز و دعا کرد و حاجت خواست... آنکه مرا گفت: از آنجا که همت درویشان است و صدق معاملات ایشان خاطری همراه من کنند که از دشمنی صعب اندیشناکم. گفتمش: بر رعیت ضعیف رحمت کن تا از دشمن قوی زحمت نبینی... (همان: ص ۲۹)

در اینجا سعدی حاکم را از پیشامد و پیامد ظلم ورزی نسبت به مردم بیمناک میکند: «بر رعیت ضعیف رحمت کن تا از دشمن قوی زحمت نبینی». در این حکایت پیوند کامل عدالت و مشروعیت را شاهد هستیم. در یکسو حاکمی قرار دارد که شهره به بی انصافی است و در دیگر سو خلق و رعیتی ضعیفی که ظلم و بی انصافی در حق آنان، موجب عقوبت دنیوی (زحمت دشمن) و اخروی (روز داد) می شود. بدین ترتیب ستمگری و ظلم نسبت به مردم، موجب عدم عدالت و فرمانبرداری آنان و در نتیجه، خدشه دار شدن قدسیت موجه حکومت می گردد.

در قطعه اول شعری حکایت، سعدی سخن از عدالت در بستر تعامل میان مردم و حکومت میکند که در نهایت ختم به مبحث مشروعیت حکومت میگردد. اما در قطعه دوم، سعدی دیدگاه جهانگستر و آگوستینی خود را با تعریف افلاطونی عدالت متصل میسازد؛ اما این سعدیست که از دیدگاه ملی‌گرایانه و محدود افلاطون راه به گرایشهای فراملی و جهان‌وطنانه ای از نوع آگوستینی می رسد و آنگاه مشروعیت حکام را نیز در همین راستا و بدنبال آن قرار می دهد. درواقع استمداد خواهی آن ملوک بی انصاف عرب، از سوی سعدی بدین صورت و در قالب قطعه شعری دوم پاسخ داده میشود.

به بازوان توانا و قدرت سردست	خطاست پنجه مسکین ناتوان بشکست
نترسد آنکه بر افتادگان نبخشاید؟	که گر ز پای رست کسش نگیرد دست
هرآنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت	دماغ بیهده پخت و خیال باطل بست
ز گوش پنبه برون آر و داد خلق بده	و گر تو می ندهی داد روز دادی هست

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدمد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

(گلستان، تصحیح فروغی: صص ۸۰-۷۹)

حکایت سوم: «یکی از پادشاهان پیشین در رعایت سستی کردی و لشکر به سختی داشتی. لاجرم دشمنی صعب روی نهاد همه پشت بدادند: یکی را از آنان که غدر کردند با من دم دوستی بود ملامت کردم و گفتم: دون است و بی سپاس و سفله و ناحقشناس که به اندک تغییر حال از مخدوم قدیم برگردد و حقوق نعمت سالها درنوردد؛ گفت: ار به کرم

معذور داری شاید؛ که اسبم در این واقعه بی جو بود و نمد زین به گرو و سلطان که به زر بر سپاهی بخیلی کند با او به جان جوانمردی نتوان کرد... (همان: ۳۲)

در این حکایت، از یکسو عدالت در معنای عام و در فهم کهن یونانی که مطابق با آن، سعدی به طور ضمنی عدالت را هم معنا و مترادف با حق شناسی و وفاداری قلمداد کرده است. در همین راستا، این قرارداد عادلانه در بطن خود متضمن نوعی نظم است، و مفهوم نظم در سطح کلان و اجتماعی - سیاسی آن خود گونه‌ای عدالت‌ورزی است. در قرائت دوم، عدالت همچون قراردادی است که میان دو طرف عقد می‌گردد و عمل به مفاد آن و تعهد و التزام نسبت به استمرار آن عین عدل است و در مقابل، چنانچه از سوی یکی از طرفین و بطور یکسویه بر هم خورد و ملغی گردد عین بی عدالتی و ظلم است زیرا تا پیش از فسخ آن، همراه با توافق و رضایت طرفین بوده است.

سعدی در این حکایت، برداشتی قرارداد گونه از عدالت مدنظر قرار دارد. قراردادی ضمنی که بر پایه آن میان شاه و جنگاوران توافق شده است در ازای جنگیدن به آنان مواجب یا حقوق داده شود. در واقع روایت عدالت بر مبنای مفاهیم حق و تکلیف؛ چنانچه در این قرارداد تخطی یا انحرافی از سوی یکی از طرفین صورت گیرد، الزام آور بودن آنرا برای طرف دیگر منتفی ساخته، در اینصورت باید گفت که رضایت بخشی از اتباع (سپاهیان/ جنگاوران) حاصل نشده و این پیامد عملکرد یکسویه شاه است که از قرارداد منحرف گشته است که در پایان عدم پایبندی و وفاداری اتباع را در پی دارد.

این مسأله گونه ای هرج و مرج و بی ثباتی را موجب می‌شود، که سعدی به شدت از آن گریزان است. چنانچه شخص سوم حکایت را سعدی بدانیم (بر اساس شواهد ظاهری متن) او نقش ناظری بیطرف را ایفا میکند، که خرده‌گیری او به یکی از سپاهیان، نه از باب دلبستگی مطلق او به حکومت، بلکه از جهت نگرانی او برای اوضاعی است که احتمالاً در آینده روی خواهد داد که حاصل همان خطای نخستین شاه است. نگرانی سعدی از وضعیت احتمالی را میتوان ناشی از رویکرد اخلاق گرایانه او به مفهوم عدالت نیز تعبیر کرد. آنچه که از بررسی اجمالی حکایات باب نخست گلستان برآمد، دلالت بر تلاش سعدی در ارائه الگویی از پادشاهی و حکومتگری در پادشاهان و شخصیت‌هایی چون انوشیروان پادشاه ساسانی است.

حکایت چهارم: «آورده‌اند که نوشیروان عادل را در شکارگاهی صید کباب کردند و نمک نبود. غلامی به روستا رفت تا نمک آرد. نوشیروان گفت: نمک به قیمت بستان تا رسمی نشود و ده خراب نگردد. گفتند: از این قدر چه خلل آید؟ گفت: بنیاد ظلم در جهان اول اندکی بوده است هر که آمد، بر او مزیدی کرد تا بدین غایت رسیده:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی
برآوردند غلامان او درخت از بیخ (همان):
ص ۳۹

نکته بسیار با اهمیتی که اینجا باید خاطر نشان گردد اینکه، دوران سعدی، دوران حاکمیت مطلق پادشاهان است و الگوی حکومتی شاهی از ابتدای تاریخ حکومتها و دولتها یگانه الگوی حکومتی بوده که دیگر الگوهایی مانند سلطنتی و یا خلافت، در واقع نسخه بومی شده از همان کلان الگوی شاهی است.

سعدی نیز با عنایت به همین نکته و متأثر از همین صورت بندی معرفتی دوران خود، نیک میداند که صلاح و فساد حکومت بسته به صلاح و فساد دستگاه سیاسی و اداری کشور است و این ریشه در دیدگاههای آرمانی و اخلاق گرایانه به امر سیاست و حکومت گری است.

از سوی دیگر سعدی، در برخی دیگر از حکایات باب نخست، انوشیروان را به عنوان الگویی از یک شاه و حاکم عادل برای کارا کتر اصلی حکایات خود برمیگزیند و مثال میزند، چرا که سعدی مهمترین مفهوم امر سیاست و نیز جامعه را که بر مبنای آن، تعاملات و مناسبات اجتماعی میان مردم با یکدیگر و نیز با حکومت و حکام، قوام یافته میبندد، عدالت میداند. و از آنجا که تاریخ ایران از انوشیروان پادشاه ساسانی، به عنوان پادشاهی دادگر و عدالت پیشه نام میبرد، سعدی نیز سعی بر تشویق حکام عصر خود به الگوگیری از رفتار و سلوک سیاسی و اجتماعی او می‌نماید. نکته بسیار با اهمیت دیگری که هم در این حکایت و در بسیاری دیگر از حکایات سعدی دیده میشود این است که تحلیل سعدی از رابطه قدرت، معطوف به اعمال و ابراز عادلانه آن از سوی حاکم به مردم است. به این معنا که گرچه منطقی نیست که سعدی را جانبدار یکی از طرفین این معادله بدانیم اما بخوبی پیداست که علاقمند به اعمال قدرت به سود مردم است و قدرت را در وضعیتی مطلوب و مفید می‌داند که مردم از آن منفعت ببرند نه حکام. در این حکایت، انوشیروان سعی بر آن دارد که هیچگونه استفاده نامطلوبی از قدرت، به صورتی که در نهایت مردم از آن متضرر شوند، انجام نگیرد و شاه انوشیروان نیز به سود مردم حکومت میکند، یا دست کم سعدی چنین تفسیری از حکومت انوشیروان ترسیم میکند.

حکایت پنجم: «[اوزیر] غافلی را شنیدم که خانه رعیت خراب کردی تا خزانه سلطان آباد کند. بی خبر از قول حکیمان که گفته اند: هر که خدای را عز و جل بیازارد تا دل خلقی به دست آرد، خداوند تعالی همان خلق را بر او گمارد تا دمار از روزگارش برآرد... ملک را ذمائم اخلاق او [اوزیر] به قرائن معلوم شد. در شکنجه کشید و به انواع عقوبت بکشت...»
(همان: ۴۲)

در این حکایت نمونه کامل و توامان مشروعیت مردمی و الهی حکومت را شاهدیم؛ در یکی از حکومنگران (وزیر غافل) قرار دارد و سوی دیگر مردم (رعیت خانه خراب). بر اساس دیدگاههای کلامی، اراده مردم در طول اراده خداست و حب و بغض و رضایتمندی و انزجار مردمی، حب و بغض خداوندی را در پی خواهد داشت. سعدی تأکید دارد که حاکم و دستگاه سیاسی متعلق به او، سعی در نکویی با مردم کند و رضایت آنها را جلب کند و از مردم آزاری دست کشند. این تعبیر از تعبیری است که سعدی در این حکایت و در جهت موافقت مردمی به کار میبرد و در مقابل برای توصیف اهل حکومت از تعبیری همچون ستمکار بد روزگار استفاده میکند.

حکایت ششم: «ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی به حیف و توانگران را دادی به طرح... تا شبی که آتش مطبخ در انبار هیزمش افتاد و سایر املاکش بسوخت و از بستر نرمش به خاکستر گرم نشاند؛ اتفاقاً همان شخص بر او بگذشت و دیدش که با یاران همی گفت: ندانم این آتش از کجا در سرای من افتاد؟ گفت: از دل درویشان.» (همان).

سعدی بر مبنای جهان بینی عاقبت نگرانه و فرجام اندیشانه و بر محملی متافیزیکی، پیامد نامطلوب و عاقبت ناخوشایند ستمگری نسبت به مردم را گوشزد میکند. سطر نخست این حکایت، آشکارا دلالت بر وجود نوعی بی انصافی در رفتار حاکم با مردم است؛ اهمیت نقش مردم در حکایات سعدی بسیار تأمل برانگیز است. مردم، خلق و یا رعیت در قاموس فکری سعدی فراتر از یک فرمانبر و مطیع مطلق است؛ گرچه بطور مستقیم نقشی در جهت مداخله یا مشارکت مستقیم آنان در امور اعطا نمیشود (چرا که زمانه سعدی هنوز زمانه اهمیت یابی نقش مردم در امور نیست. و این رویداد و هویت یابی مفهوم جدید و مدرن ملت، قدمتی بیشتر از دو سده ندارد و متعلق دوران جدید اندیشه و گفتمان فکری سیاسی است) و ناسیونالیسم پدیده نسبتاً متأخریست که تاریخ پیدایش آن به اواخر قرا هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم باز میگردد. اندیشه حاکمیت مردمی که کل مردم را به عنوان دارنده حاکمیت محسوب میدارد (وینسنت، نظریه های دولت: ص ۵۱). همچنین رگه های نظریه عدالت آگوستین در این حکایت نیز به چشم می آید. بویژه آنجا که از استعاره اهل زمین استفاده شده است: اهل زمین در مقابل اهل آسمان، (شهر زمینی و شهر آسمانی). گونه ای جهان بینی دینی است که بر اساس آن عدالت خدا ایجاب میکند که پاسخ ظلم ورزی حکام در همین شهر زمینی به آنان داده شود. در میان حکایاتی که در باب نخست گلستان و در این تحقیق مدنظر ماست، این حکایت تنها حکایتی است که عدالت و مشروعیت را درون نگرش دینی قرار داده و توضیح میدهد، دلالت های ظاهری متن مانند: « غیبت/ اهل زمین /

دعا/ آسمان / آتش دل درویشان/ آه درونهای ریش» از زمره عبارات محوری متن می‌باشند که دلالتگر پیوند میان عدالت و مشروعیت دنیایی و اخروی است.

نتیجه

این مقاله، هرگز در صدد آن نیست که خلاء اندیشه ناب سیاسی در تاریخ اندیشه ایران را با تحمیل و یا استخراج غیرمنطقی و بی‌پایه برخی از مفاهیم و مضامین سیاسی با رجوع به گلستان پر نماید؛ کار سعدی نوعی نقادی ادیبانه و هوشمندانه از وضعیت جامعه ایرانی و نظام سیاسی همعصر اوست. اصرار ما در این مقاله برای بازخوانی حکایات گلستان با مرکزیت مفهوم عدالت، به جهت وجود دالهایی بسیار و شواهد موجود در هر یک از حکایات اوست. و اختصاص دادن فصلی جداگانه از گلستان (درسیرت پادشاهان) به بررسی نظام اجتماعی، و ساختار و نظم سیاسی همسو با آن، نشانگر دغدغه و دلمشغولی سیاسی - اجتماعی نویسنده آن است که خواهان استقرار جامعه‌ای بر مدار عدالت‌گستری و ظلم‌ستیزی است. رسیدن به این مهم، هرگز به معنای آن نیست که سعدی سودای دستیابی و تحقق بخشیدن به شهری زیبا (آرمانشهر/ یوتوپیا / ناکجاآباد...) را در سر میپروراند و یا اینکه همه حکایات بیانگر تخیل ناب و شاعرانه اوست، بلکه سعدی بدون هیچگونه ترسیم و تصویرسازی از جامعه‌ای خیالی، امکان جایگیری عدالت در نحوه مناسبات مردم عادی، و نیز نسبت و چگونگی تعامل آنها با حکومتها را قابل تحقق و دست‌یافتنی میداند. چرا که سعدی بدون استفاده از هرگونه اغراق و یا گزافه‌گویی، و با رجوعی گاهگاهی به تاریخ گذشته ایران و ارائه روایتی از وقایع آن بر مبنای مفهوم عدل و داد، نشان میدهد که عدالت‌گستری نه صرفاً مفهومی انتزاعی و ذهنی است بلکه، تصور عدالت از دید او عین عمل بدان است.

تعبیر و برداشتی که سعدی از عدالت دارد، تعبیری سیاسی است. او عدالت را در معنای انتزاعی صرف، آنگونه که متفکران نظریه عدالت معتقدند، پیگیری نمیکند، بلکه عدالت مورد نظر او، عدالت سیاسی است و این به دو دلیل است: یکی به آن دلیل که سعدی عدالت را در نسبت میان حکومت و مردم جستجو میکند؛ به این معنی که او مفهوم عدالت را حد واسط و حلقه پیوند میان حکومت و مردم قرار میدهد و از این رهگذر، نحوه رفتار و مواجهه حاکمان و مردم را بر محور عدل استوار میسازد. و بر همین اساس از حاکمان درخواست میکند که مبنای سلوک سیاسی و اجتماعی خود را با مردم، با توجه به عدالت در حق آنان قرار دهند، چه، ساختار پند آمیز و نصیحتگونه حکایات ریشه در همین نکته دارد.

از دیگر سو، عدالت در گلستان از آن رو سیاسی است که با مفهوم مشروعیت گره میخورد. در راستای دلیل اول، سعدی مشروعیت حاکمان را با میزان عدل آنان میسنجد. و عدالت مفهومی است که التزام حکام به آن، مشروعیت، مقبولیت و رضایت اتباع از حکومتگری آنان را در پی دارد.

سعدی سیاست در جامعه یا جامعه سیاسی را هم از بعد سلبی و هم از بعد ایجابی مینگرد. شیخ اجل، توامان سیاستگری را هم دوری جستن و تبری از ستم و بی‌عدالتی میداند و هم تلاش برای ساختن و پرداختن جامعه بر شالوده عدل و داد. این به معنای استلزام و همراهی دیدگاه آرمانی و واقع‌گرایانه سعدیست که آرمانی اندیشیدن او محصول نگاه دقیق و مسأله‌دار او از واقعیات محض رویداد اجتماعی و سیاسی است.

منابع

- تاریخ اندیشه سیاسی در قرن بیستم، لیبرالیسم و محافظه‌کاری، بشیریه، حسین، (۱۳۸۶)، تهران: نشر نی.
- تاریخ ایران، از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، جی، آ، بویل، (۱۳۸۵)، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- جامعه‌شناسی ادبیات، اسکارپیت، روبر، (۱۳۸۶)، ترجمه: مرتضی کتبی، تهران: انتشارات سمت.
- جمهور، افلاطون، (۱۳۸۴)، ترجمه: فواد روحانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- خواجه نظام الملک: تداوم در گفتار فرهنگی ایران، طباطبایی، جواد، (۱۳۸۵)، چاپ دوم، تبریز: انتشارات ستوده.
- دانشنامه سیاسی، فرهنگ اصطلاحات و مکتبهای سیاسی، آشوری، داریوش، (۱۳۷۶)، تهران: انتشارات مروارید.
- گلستان، سعدی، (۱۳۸۲)، تصحیح: محمد علی فروغی، دوره ۴ جلدی، چاپ نوزدهم، نشر ققنوس.
- _____، (۱۳۷۹)، به کوشش: خلیل خطیب رهبر، چاپ دوازدهم، انتشارات صفی‌علیشاه.
- نظریه‌های دولت، وینست، اندرو، (۱۳۸۳)، ترجمه: حسین بشیریه، چاپ چهاردهم، تهران: نشر نی.